

بفرمودشان تا نواز گزرم
 که او دادمان دوده و شپکا
 حنده بر جای شهر اسب نام
 چنان دل بر کپی دودست
 همه راه یکی نمودی شاه
 برفت اسیران با فسونت
 چو دیوان دیدند کردار او
 چو طهورت آگه شد از کارشان
 همه زه دیوان افسوسگران
 جهاندار طهورت بنسین
 بیاید بکر بسته نرم و کین

نخواستند شام بنده با وایم
 پستایش اورا که بنمود راه
 نزد خرمینکی بر جای کام
 نماز شب روزه این دوست
 همه را پستی خمی پستی بایگاه
 چو بر تیز زوبار کی بر پشت
 کشیدند گردن با زار او
 بر پشت و بگشت باز ارشان
 برفتند جاد و سپاسی کن

چنین گفت کین اینا کین سید
 مرا و یکی پاک دست بود
 همه روز پسته ز خوردن لب
 سپر باید بد اختر شاه را
 چنان شاه پالوده گشت از می
 زمان از زمان نیش بر ساحتی
 شدند انجن دیو بسیار
 بفرجه انداز پشیمان
 دمنده پسید و یوشان شپرد

جهان آفرین راستا کین سید
 که رایش کردار بد و بر بود
 به پیش جهاندار بر پایی
 در بسته بد جان بد خواه
 که تابید از فتنه پزده می
 می کرد کیش بر تاختی
 که پر دخته ماند از و تاج و فر
 بگردن آورد کرد ز کران
 همه با سمان کشیدند غوغا

یکایک باز است روی چنگ
 مو اقر فام و زمین بر گشت
 بند جفت زافراوان گشت
 دودیده چشم اندرون خیره گشت

